کشتر پشتر

اعظمی، لیلا

از پیش بر روی آن توافق به عمل می‏آمد تجدید می‏شد.سنگسریها دوست نداشتند چوپانان لایق و کارآمد خود را از دست بدهند و می‏کوشیدند آنها را تا سالیان دراز نزد خود نگهدارند تا جائی که خود صاحب گله شده باشند.

گاهی چنین پیش می‏آمد که گله‏داران با پیشنهاد و شرایط بهتر چوپانهای کار کشته را به سوی خود می‏کشیدند که این خود باعث‏"کشتر پشتر" Kashtar pashtar یعنی اختلاف و نزاع طولانی‏"میان گله‏داران می‏شد که ذیلا از آن گفتگو خواهیم‏ داشت.

چوپانهایی که مایل به تجدید پیمان خود نبودند روز پیش از"نر" nar این بیت‏ را زمزمه می‏کردند:امشو نره-م سال سره amshonarah-masa?l sarah یعنی امشب‏ رنیران است-و پیمان کار سالانهء من پایان یافته است.

در شرایط بسیار نادر چنین پیش می‏آمد که چوپانان جوان و گستاخ وظایف‏ خود را آنچنانکه بایسته بود انجام نمی‏دادند.مثلا بر اثر غفلت آنها تعدادی از گوسفندان‏ از گله جدا شده به بیراهه می‏رفتند و طعمهء گرگ و لاشخورها می‏شدند یا از"سل‏" sol یعنی پرتگاه صخره‏ها سقوط می‏کردند یا به نقاطی که دارای علفهای زهرآگین و بیماری‏ زا بود می‏رفتند و تعدادی تلف می‏کردند و"پیجار" peyja?r یعنی پای‏افرز آنها را که‏ بیشتر اوقات وسیلهء گله‏داران تأمین می‏شد،به عنوان تنبیه از آنها می‏گرفتند و رهایشان‏ می‏کردند تا بهرجائی که مایلند بروند و دیگر در انتظار پایان قرارداد نمی‏نشستند.

کشتر پشتر Kashtar Pashtar

در زبان سنگسری هریک از این دو واژه به تنهایی بدون مفهوم است اما اگر با هم به کار گرفته شود به معنی‏"منازعه و جنگ و جدال یا اختلاف دیرپای‏"است.

اختلافاتی که میان سنگسریها به زمان‏"خیل‏نشینی‏"روی می‏داد بیشتر مربوط به موضوع چوپانان و چراگاهها بود.بارها اتفاق می‏افتد که گله گوسفندان یک خیل به‏ چراگاه خیل دیگر تجاوز می‏کردند و با"کلپیچ‏" Kalpich یعنی‏"پرتاب چوب دست‏" به میان آنها و داد و فریاد رمانده شده تا مسافتی تعقیب می‏شدند،در نزد سنگسریها رماندن گله به عمد و بدینگونه غیر قابل بخشش و گذشت بود و پاسخ قهرآمیز به دنیال‏ داشت.اگر ساکنان خیلهای هم مرز دوستی دیرینه یا خویشاوندی داشتند موضوع را با آشتی دادن چوپانها حل و فصل می‏کردند وگرنه کار به‏"کشتر پشتر" Pashtar

Kashtar می‏انجامید و طرفین مردان خود را گرد آورده بر"سر خیل‏"دیگر می‏رفتند و جنگ و جدال راه می‏انداختند.دامنهء این اعمال متقابل هر آن گسترده‏تر می‏شد و خیل‏ نشینان دورتر را هم که به هواخواهی از این یا آن بر می‏خواستند در بر می‏گرفت و گاهی‏ به درگیری شدید و ضرب و شتم و شکستن سر و دست و پا می‏کشید و سرانجام با مداخلهء ریش‏سفیدان و آنها که قدرتمندتر بودند به آشتی می‏رسید.

گاهی علت اختلاف آن بود که دو تن از صاحبان گله‏های بزرگ همزمان‏ خود عمل‏"باج کردن‏"چراگاهی سرسبز و خرم می‏شدند و کوشش داشتند که با افزودن‏"باج‏"یا حق التعلیف آنجا را بدست آوردند و گاهی اینکار را به زور افراد و مردان خودی یا هم‏داستان با خود انجام می‏دادند و کار اختلاف بالا می‏گرفت،یا اینکه‏ پس از سالیانی دراز که چراگاهی در اجارهء کسی بود شخص دیگری آهنگ به چنگ‏ آوردن آن را می‏کرد،دلیل اینها یا اکثر این اختلافات افزایش رمهء گوسفندان متعلق به‏ افراد مختلف بود.

افزون بر اینها،چوپانهای سنگسری چنین بودند(و اکنون نیز باید چنین باشند) که همیشه می‏خواستند از حدود"سرآشکه‏" Sar ashkeh که مرز چراگاه یک خیل‏ است بگذرند و به چراگاه دیگران تجاوز کنند و این امر همواره در مواردی که‏ چراگاههای دو خیل در مرز همدیگر بودند اتفاق می‏افتاد.رمه‏ای را می‏رماندند و صاحبان آن دست به تلافی می‏زدند و این دورهء تسلسل هجوم متقابل ادامه می‏یافت.

اندیشهء تجاوز به چراگاه دیگران یا تصرف آن در سر چوپانان سنگسری و حتی‏ اربابانشان داشتند آنرا پشت سر گذاشته به ماورای آن بروند.تصور می‏کنم که رمز حرکت اقوام مختلف آریایی که همواره با احشام و اغنام خود همراه بودند،به‏ سرزمینهای جدید از جمله کشور عزیز ما ایران در همین امر نهفته بوده است و سنگسریها این سنت را از نیاکان آریایی خود به ارث برده‏اند.

بی‏مناسبت نیست که درنجا به روش مداوا و درمان زخمها و جراحات ناشی‏ از این درگیری‏ها ذکری به میان آید.سنگسریها ضرب‏دیدگی قسمتهای مختلف بدن را با کشیدن پوست گوسفند تازه ذبح شده بر آن قسمت درمان می‏کردند.اگر جراحت‏ شدید و ضرب‏دیدگی عمیق بود کره را اندکی حرارت داده آب می‏کردند و بمقدار زیاد تا چند روز می‏خوردند و بر زخم و جراحات مرحمی مرکب از زردچوبه،قند ساییده و"مامایی ووو" ma?ma?yi vovu یعنی روغن‏"آرشه‏" a?rsha که پنیر سرخ‏ کرده است می‏بستند که به سرعت باعث التیام آن می‏شد و خود ما درمان زخمهای جزئی را بدینگونه بارها تجربه کرده‏ایم-التیام زخم تقریبا فوری بود.

شکستن سر را از دیرباز با"لمه داغ‏" lameh da?gh معالجه می‏کردند و روش کار این بود که با قیچی مویهای اطراف موضع جراحت را می‏چیدند.سپس یک قطعه نمد باندازهء مناسب جراحت را در آتش می‏انداختند و همینکه مشتعل شد با انبر برداشته به‏ جراحت سر می‏گذاشتند و با دستمالی آن را می‏بستند،و این هم شکستگی را ضد عفونی می‏کرد و هم دیری نمی‏پایید که باعث التیام آن می‏شد.این روش درمان از قدیم‏ الایام در سنگسر معمول بوده است،و از آن نیز ضرب‏المثل ساخته‏اند بدینگونه که اگر کسی دیگری را آزرده بسازد و پس از چندی از راهی درصدد جبران آن برآید و نتواند رضایت طرف را فراهم سازد می‏گویند"سرد اشکننده وو کون دلمه داغ دبننده‏":

arda ashkanaadah vuu kun da lamah da?gh dabanandeh یعنی سر را می‏شکند و به نشیمن‏گاه‏"نمد داغ‏"می‏بندد!!

لیلا اعظمی

نوشته‏ای از جلال همایی

نیمه شب پنجشنبه 25 ماه رمضان 1408 بمناسبتی کتاب الالفین مرحوم علامه‏ حلی را که چند سال پیش از کتابفروشی خریده بودم گشودم،چشمم به دستخط آشنایی‏ افتاد،مشتاقانه دقت کردم نامه‏یی از مرحوم استاد جلال همایی بود که از تاریخ آن چهل‏ سال می‏گذشت و در بعد از ظهر یک روز برفی سرد زمستانی در خانهء خود واقع در محلهء پامنار تهران،کوی حیاط شاهی،کوچهء حاج علی اکبر شیرازی،به دوست همنفس‏ دیرین خود مرحوم حاج شیخ رضا حسام الواعظین ساکن اصفهان کوی پا قلعه، نزدیکیهای خانهء پدری خود استاد نوشته و فرستاده بود.

در آن هنگام همایی پنجاه سالی بیش نداشته است،چه وی باظهار خودش در«شب‏ چهارشنبه غرهء ماه رمضان 1317 ق مطابق 13 جدی 1278 ش»در همان خانه پدری‏ پا بدین جهان گذارده و تاریخ این نامه«عصر چهارشنبه سوم ربیع دوم 1368»بود.